

محمد رضا ضياء

اوراق پریشان (۹)

۳۱-۴۲

رضا ضیاء

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب نهمین سلسله انتشارات با عنوان اوراق پریشان، چندین مسئله را مطرح کرده است که بدین شرح اند:

- شعری از ملازمانی شاعر معاصر شاه عباس که به اشتباه به فردوسی نسبت داده شده است.
- مطلبی پیرامون صفحه آخر تصحیح مرحوم حبیب یغمایی از سفینه ای کهن به نام «نمونه نظم و نثر فارسی»
- یک رباعی نویافته از مجمع الرباعیات
- تصحیح بیت:
«بر سر خشمم است هنوز آن حریف
یا سخنی می رود اندر رضا» از سعدی

• «آیا» در شعر حافظ و سعدی و سمک عیار

• اشتباهات تاییی دیوان حافظ چاپ اساطیر

• شرح دیوان حافظ از مرحوم شریعت

کلیدواژه: ملازمانی، فردوسی، شعر فردوسی، حبیب یغمایی، نمونه نظم و نثر فارسی، مجمع الرباعیات، سعدی، شعر سعدی، آیا، شعر حافظ، سمک عیار، دیوان حافظ، اشتباهات تاییی، چاپ اساطیر، شرح دیوان حافظ، مرحوم شریعت.

Scattered Papers (9)

By: Rezā Ziā

Abstract: In the form of the ninth article of a series of publications titled “Scattered papers”, the author has presented several topics which are as follows: A poem by Mulāzemāni, Shah Abbās’s contemporary poet, which was attributed to Ferdowsi by mistake.

An article titled “A Sample of Persian Poetry and Prose” which is written about the last page of the late Habib Yaghmaie’s correction of *the Old Ship* (*Safine-ye Kohan*)

A newly found ruba’i from *Majma’ al-Rubā’iyāt* Correction of one of Sa’di’s verse:

“Bar Sar-e Khashmāst Hanoozān Harīf
yā sokhani miravad andar rezā”

The word “Āyā” in Hafiz, Sa’di, and Samak Ayyār’s poems.

The typos in Hafiz’s *Divān* (*the Collection of Poems*) published by Asātir publishing house.

The explanation of Hafiz’s *Divān* (*the Collection of Poems*) by the late Shari’at

Key words: Mulāzemāni, Ferdowsi, Ferdowsi’s poem, Habib Yaghmaie, A Sample of Persian Poetry and Prose, *Majma’ al-Rubā’iyāt*, Sa’di, Sa’di’s poem, The word “Āyā”, Hafiz’s poem, Samak Ayyār, Hafiz’s *Divān* (*the Collection of Poems*), typos, Asātir publication, the explanation of Hafiz’s *Divān*, the late Shari’at

اوراق مبعثرة (۹)

رضا ضیاء

بیتناول المقال الحالي - الذي يحمل الرقم ۹ ضمن سلسلة مقالات تحت عنوان أوراق مبعثرة - عدداً من المسائل، وكما يلي:

۱ - قصيدة للشاعر الملائماني المعاصر للشاه عباس، وهي منسوبة خطأً للفردوسي.

۲ - ملاحظات حول الصفحة الأخيرة من تصحيح المرحوم حبیب یغمائی لإحدى المجاميع القديمة بعنوان نمونه نظم و نثر فارسی (= نموذج من الشعر والنثر الفارسي).

۳ - أحد الرباعيات المكتشفة حديثاً من مجمع الرباعيات.

۴ - تصحيح أحد الأبيات الشعرية لسعدی، وهو:

بر سر خشمم است هنوز آن حریف؟

یا سخنی می رود اندر رضا؟

(= أما زال الحبيب غاضباً؟

أم إن هناك ما يشي بالرضا؟)

۵ - مفردة (آيا) في أشعار حافظ وسعدی وسمک العیار.

۶ - الأغلط الطباعة في طبعة (أساطير) من ديوان حافظ.

۷ - شرح ديوان حافظ للمرحوم شریعت.

المفردات الأساسية: الملائماني، الفردوسي، شعر الفردوسي، حبیب یغمائی، نمونه نظم و نثر فارسی (= نماذج من الشعر والنثر الفارسي)، مجمع الرباعيات، سعدی، شعر سعدی، مفردة (آيا)، شعر حافظ، سمک العیار، ديوان حافظ، الأغلط الطباعة، طبعة (أساطير)، شرح ديوان حافظ، المرحوم شریعت.

اوراق پریشان ۹

— محمد رضا ضیاء

این شعر از فردوسی نیست

یکی ابلهی شب چراغی بچُست
 که بی او نشد عقد پروین درست
 خری داشت آن ابله کوردل
 به جانِ خودش، جانِ خرمتمصل
 چنان شب چراغی که ناید به دست
 به خواری بر آن گردن خرببست
 من آن شب چراغِ شهنشاهیم
 که روشن کن ماه تا ماهیم
 مرا لیکن این بختِ ابله شعاع
 چنان بسته برگردن روزگار

اگر معنی شعر «شب چراغ» را بدانیم، معنی شعر کم و بیش واضح است. (شب چراغ: گوهری که در شب مثل روز بدرخشد). شاعر نالیده که: نسبت من و زمانه، مثل نسبت آن گوهر و این ابله و خراست. اگر سری به گوگل بزنید، همه جا شعر را به اتفاق به نام فردوسی نقل کرده اند. آشنایان سبک فردوسی می دانند که با هزار من سریش به فردوسی نمی چسبد، ولی گویا صاحب دلی آن را متناسب با زبانِ حالِ حکیم توس دیده و به نام او سند زده؛ در حالی که شعر از «ملاً زمانی»، شاعر معاصر شاه عباس است. همان که داستانی مشهور با شاه عباس دارد. صاحب تذکره نصرآبادی نوشته:

شاعر زبردستی بود، اگرچه دیوان او دیده نشد؛ اما از اشعار او ظاهر می شود که خیلی قدرت داشته. مشهور است که دیوان خواجه حافظ را جواب گفته، به خدمت شاه عباس برده، گفت: دیوان خواجه حافظ را جواب گفته ام. شاه فرمود که: جواب خدا را چه خواهی گفت؟!^۱

صفحه آخر نمونه نظم و نثر یغمایی

سال ها پیش مرحوم حبیب یغمایی، سفینه ای کهن را به نام «نمونه نظم و نثر فارسی» تصحیح و منتشر کرد. ایشان طبیعتاً تصویری از نسخه به دست نداده، ولی در صفحه آخرین کتاب پس از نقلِ دو رباعی به نام کمال اسماعیل، در پانویس مرقوم کرده اند:

پنج رباعی در صفحه آخر مجموعه خوانده نمی شود.^۲

نکته اینجاست که گویا مرحوم یغمایی یکی از رباعی ها را به دلیل الفاظ رکبیک در چاپ خود نیاورده است:

دی می رفتی بنماز چون خاتونی
 جنبان دوشی ز حسن^۳ ولرزان... و نی
 و امروز سرت ز شرم در پیش بماند
 هم ریش دهد سزای هر مابونی

خواندن رباعی بعدی بر ما میسر نشد؛ بیت اولش کلاً محوشده بود و از بیت دوم هم جز چند کلمه چیزی

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۳۴۹، چاپ ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران: ۱۳۷۸.

۲. نمونه نظم و نثر، ص ۲۷۲، چاپ ۱۳۴۳.

۳. این کلمه خوانا نبود و قرائت فعلی حدس دکتر مهرداد چترایی است. با سپاس از ایشان.

باقی نمانده: «... روز/ ازین دست بدین خوشی».

از آن پنج رباعی، دورباعی (با عنوان «دیگر») هست که بنده موفق به خواندن آنها شدم:

آزاده به هیچ دسترس می نرسد
وزبی خبری به یک هوس می نرسد
ایام به ناکسان چنان مشغول است
کز مشغولی به هیچ کس می نرسد

این شعر در سفینه صائب به نام کمال اسماعیل آمده^۴ و در جنگ رباعی به نقل از چهار نسخه به نام اشرفی سمرقندی آمده و احتمالاً از هموست:^۵

صورت کامل رباعی دوم نیز که در پایان صفحه به صورت بسیار مخدوش آمده، به این صورت است:

فصاد به نیش آبگون از دستت
بگشاد رو چشمه خون از دستت
از دست تو کس زنده نجست الا خون
وان نیز به زخم شد برون از دستت

صورت کامل این رباعی نیز در (ص ۲۱۹) سفینه مرعشی (به تصحیح محمد افشین وفایی و ارحام مرادی، نشر سخن: ۱۳۹۵) آمده است.

یک رباعی نویافته از مجمع الرباعیات

مجمع الرباعیات کهن ترین مجموعه رباعی بازمانده زبان فارسی است. متأسفانه این مجموعه ارزشمند قرن ششم در طی روزگار از بین رفته و تنها ۴ برگ آن به دست ما رسیده. خوشبختانه جناب بهروز ایمانی همین چند صفحه را تصحیح و با توضیحات کافی و وافیه چاپ رسانده است. وی این چند برگ را در جلد سوم کتاب ارجمند «اوراق عتیق» که به همت جناب محمد حسین حکیم، توسط مجلس شورای اسلامی چاپ شده، عرضه کرده است. مجموع رباعی های باقی مانده این چهار برگ ۵۴ تاست که از این تعداد، چندتایی (در حدود ده تا) هم محوشده است.

رباعی شماره ۴۹ (ص ۴۱) در کتاب محوشده و ایشان هم تنها

توانسته اند «تو» در مصراع دوم و «کنم اندر سرتو» در مصراع چهارم را بخوانند. ایشان به ضمیمه این کتاب این چهار برگ را نیز به صورت عکسی چاپ کرده اند. خوشبختانه چون بنده این رباعی منسوب به کمال اسماعیل را در حافظه داشتم، با سرهم کردن تکه های محوشده موجود در عکس نسخه، موفق به خواندنش شدم:

ای روی تو همچو دست پیغمبر تو
پیغمبر ما باد به حق رهبر تو
ترسم که دین موسوی نگذاری
من دین محمدی کنم در سرتو

نخستین بار این رباعی را مرحوم امیرحسین عابدی در جنگی در هند به نام کمال اسماعیل یافته و در ص ۴۳ «گفتارهای پژوهشی» (چاپ بنیاد موقوفات افشار) آورده اند. فضای رباعی هم با کمال اسماعیل و همزیستی او با یهودیان جو باره اصفهان تناسب تام دارد و با وجود آنکه در دیوان چاپ بحرالعلوم نیامده، بعید نیست که از او باشد. بنده نیز در تصحیح خود از دیوان کمال، آن را در پنج منبع دیگر هم به نام کمال یافتم که تفصیلش در حواشی دیوان درج خواهد شد.

در صورت محوشده عکسی این رباعی در مجمع الرباعیات، مصراع دوم «باد به حق» آمده که گویا برضبط جنگ هند برتری دارد. (نوعی دعا با این مضمون که ان شالله با مدد پیامبر ما، تو مسلمان شوی!)

این رباعی و خواننده شدنش تنها به مدد چاپ عکسی بخش محوشده انجام گرفت و این نشان می دهد که در تصحیح متون، چاپ عکسی بخش های ناخوانا چقدر می تواند مثر باشد.

در خاتمه طرح اعجاب و پرسشی نیز هست. کتاب را که ورق می زدیم که صفحات ۳۳ و ۳۴ و نیز ۴۷ و ۴۸ این کتاب به صورت دستی کنده شده است. ابتدا فکر کردم اشکال صحافی است یا کسی که به این صفحات «نیاز» داشته آنها را «برداشته» است! بعد که دیدم صفحات ۴۷ و ۴۸ صورت عکسی همان صفحاتی است که رباعی های چاپی از شماره ۱ تا ۱۰ در آن است. فهمیدیم که احتمالاً این صفحات تماماً برداشته شده. با مراجعه به دیگر نسخه های چاپی این کتاب، متوجه شدم که آنها هم دقیقاً همین صفحات را ندارند! با خودم گفتم که لابد این صفحات حاوی اشعاری است که «منافی عفت عمومی» و احتمالاً هزلاتی است که امکان چاپ نداشته، لذا بسیار ترغیب شدم که به اصل

۴. صائب، برگ ۲۲۵، انتشارات دانشگاه اصفهان و مجمع ذخائر اسلامی، به کوشش سیدصادق اشکوری، ۱۳۸۵.

۵. میرافضلی، جنگ رباعی، ص ۳۱۷، انتشارات سخن، ۱۳۹۴.

چاپ‌هایی که در دسترس بنده بود،^۷ به همین صورت ضبط شده است، ولی در بعضی نسخ و نیز چاپ کتابفروشی اسلامی، به جای «رضا»، «صفا» ضبط شده که صحیح‌تر می‌نماید. در نسخه بدل‌های یوسفی نوشته شده که شش نسخه، «رضا» دارند. با توجه به اینکه متن یوسفی «رضا»ست و قرار نبوده متن را مجدداً در نسخه بدل بیاورد، گویا منظور این بوده که شش نسخه بدل، «صفا» داشته‌اند. در یغمایی هم ضبط سه نسخه بدل «صفا»ست (ص ۱۴۹ چاپ یغمایی) که همین درست می‌نماید. یکی از معانی «صفا» در لغت نامهٔ دهخدا نیز «آشتی، صلح، سازش» ذکر شده که این شواهد نیز از همان مدخل نقل می‌شود:

۱. می‌خواهم ایشان را با همدیگر صفا دهم.
۲. مرا با اهل خود بحثی شد و در اندک فرصتی باز با او صفا کردم.
۳. فرمودند فلان کس با یکی خصومتی کرده است... می‌خواهم ایشان را با همدیگر صفا دهم. (هرسه شاهد از «انیس الطالین» نقل شده).

این شعر حافظ را نیز به یاد داریم:

آن که بی‌جرم برنجید و به تیغم زد و رفت
بازش آرید خدا را که صفایمی بکنیم

با این تفصیل با توجه به بیت بعد همین غزل:

از در صلح آمده‌ای یا خلاف
با قدم خوف روم یا رجا

و نیز ترجیح ضبط دورتر، باید گفت که قاعدتاً همین صورت، ضبط اصلی گفته شیخ بوده است.

بیت دیگری از این غزل نیز به این صورت ضبط شده:

خستگی اندر طلبت راحت است
دردکشیدن به امید دوا

همهٔ چاپ‌های مزبور به همین صورت ضبط کرده‌اند و دکتر انوری نیز در پایان مصراع علامت سؤال درج کرده.

از شارحین، خطیب رهبر و نیازکار نیازی به شرح این بیت ندیده‌اند، ولی بنده نمی‌دانم با صورت فعلی آن را چگونه می‌شود به نثر درآورد: جراحات در طلب تو آسایش است. دردکشیدن به امید دوا [راحت است؟]. می‌پندارم صورت منشور بیت، چنین چیزی بشود؛ در

۷. محمدعلی فروغی (امیرکبیر)، بهاء‌الدین خرمشاهی (دوستان) غلامحسین یوسفی (سخن)، حسن انوری (قطره)، حبیب یغمایی (پژوهشگاه علوم انسانی)، مظاهر مصفا (روزنه)، فرح نیازکار (هرمس) اسماعیل صارمی و حمید مصدق (نشر پیکان) برگ‌نیزی (فکر روز).

آنها «من دسترس توانم یافت»! و البته سرانجام آن چند صفحه را به امید یافتن همان مواردی که عرض شد، پیدا کردم و در کمال «نامیدی» دیدم که از اشعار «موردار» خبری نیست! به هر حال پس از جست‌وجوی فراوان مطمئن شدم که «مقامات مسئول» دستور کندن صفحات را داده‌اند.

حال می‌پندارید آن ده رباعی سانسور شده چه بود؟ تعدادی رباعی که حاوی مدح خلفای راشدین بود. ملاحظه می‌فرمایید؟ ۴۴ رباعی در مجموعه‌ای از حدود هزار سال پیش با این همه مصیبت به دست ما رسیده است و امروز «مسئولان» مربوطه تشخیص داده‌اند که ده رباعی آن باید از کتاب کنده شود تا در کتابی با شمارگان هزار عدد، به دست دوستدارانش نرسد؛ یعنی پدران ما در حدود هزار سال چیزی را در آن شرایط دشوار حفظ کرده‌اند، ولی ما امروز با این همه امکانات آنها را حذف می‌کنیم. (شنیدم که چندی پیش هم شخصی که مشغول تصحیح دیوان فوقی یزدی است وقتی برای گرفتن نسخهٔ خطی دیوان وی به کتابخانه‌ای در یزد مراجعه کرده و «مسئول» کتابخانه گفته که در این دیوان شعرهای رکیک هست و ما آن را به شما نمی‌دهیم!) نمی‌دانم این حضرات مقدمهٔ این همه متون نظم و نثر را ندیده‌اند که تمام حاوی مدح علی السویهٔ خلفای راشدین است؟ آیا این همه تأکیدات مقامات عالی‌رتبهٔ نظام را مبنی بر پرهیز از این اختلافات نشنیده‌اند؟ جالب‌تر از همه آنکه دسترسی بنده به آن ده رباعی ممنوعه از طریق پایگاه اینترنتی خود کتابخانهٔ مجلس (ناشر کتاب) بود! دوستان، دست‌کم در سانسور، کمی «هماهنگ‌تر» عمل کنید!

تصحیح بیتی از سعدی

در همان ابتدای غزلیات سعدی (غزل سوم اکثر چاپ‌ها) می‌خوانیم:

ای نفسِ خرم باد صبا
از بر یار آمده‌ای مرحبا
قافلهٔ شب، چه شنیدی ز صبح؟
مرغ سلیمان چه خبر از سبا
بر سر خشم است هنوز آن حریف
یا سخنی می‌رود اندر رضا

بحث بر سر ضبط آخرین کلمهٔ بیت اخیر است. تقریباً در همهٔ

۶. مصراع است از کمال اسماعیل که مصراع دیگرش واقعاً «منافی عفت عمومی» است!

حالی که پیداست چیزی کم دارد. اشکال دیگری هم که پیش می‌آید این است که در این صورت باید «راحت است» دوم را (که در تقدیر فرض کرده‌ایم) به معنی امروزی یعنی «آسان است» فرض کنیم؛ در صورتی که چنین چیزی در متون کهن رایج نیست. همان‌گونه که برگ‌نسی بیت را چنین معنی کرده:

رنج کشیدن در راه رسیدن به تو عین آسایش و آسانی است، همان‌گونه که تحمل درد به امید درمان آسان است.^۸

باری، در یکی از نسخه بدل‌های یوسفی «به امیدت» آمده که گویا مشکل را حل می‌کند. با این ضبط معنی سراسر است می‌شود: جراحی در طلب تو آسایش است و درد کشیدن به امید تو دواست. البته گفتنی است که این کلمه (امید) در چاپ‌های یغمایی و انوری و فروغی و خرمشاهی و صارمی فاقد نسخه بدل است و اگر نسخه‌های دیگری در تأیید این ضبط یافته شود، راحت تر قابل پذیرش خواهد بود، وگرنه در شرایط فعلی باید به ضبط مرسوم اکتفا کرد و بیت را دارای تعقید یا به نوعی سبک شیخ شیراز دانست.

«آیا» در شعر حافظ و سعدی و سمک عیار

«کلمه‌ای است که بدان طلب دانستن و استفهام کنند». این تعریف لغت‌نامه دهخدا از «آیا»، کم‌وبیش در فرهنگ‌های دیگر هم به همین صورت یافت می‌شود.

ولی گاهی در متون به حالتی از این کلمه برخورد می‌کنیم که افاده معنی استفهام، گویای مطلب نخواهد بود:

آیا که ز دست شد عنانم آوخ که به لب رسید جانم

زمانی که با استاد تازه‌گذشته‌ام، مرحوم جمشید مظاهری، سعدی می‌خواندیم و به این بیت رسیدیم (که در ترجیع بند مشهورش درج است: «بنشینم و صبر پیش گیرم»)، ایشان مرا به این دقیقه توجه دادند. بعدها با عنایت به این نکته، شواهد دیگری هم در این مورد یافتیم:

مخمور آن دو چشمم، آیا کجاست جامی بیمار آن دولعلم، آخر کم از جوابی (حافظ)

که در اینجا هم «آیا» چیزی بیش از پرسش است.

اگر هنوز قانع نشده‌اید که در این موارد، «آیا» به معنی پرسشی نیست و حالت استرجاع و استمداد دارد، این بیت نظامی شاید قانع‌تان کند:

مادر که عروس را چنان دید آیا که قیامت آن زمان دید^۹

در سمک عیار هم در جایی روزافزون (که به سپاه مقابل خود، خورشیدشاه پیوسته)، کمر بند شاهی و انگشتری ارمن‌شاه را می‌رباید، سپس از خورشیدشاه می‌خواهد که با همان کمر بند و انگشتری (که مدتی است سپاه ارمن‌شاه به دنبالش می‌گردند) به میدان رود تا آنها بفهمند که دزدیدن کمر بند و انگشتر کار او بوده. در صحنه‌ای که روزافزون با این دو به میدان می‌رود، ناگاه ارمن‌شاه که کمر بند و انگشتر خود را می‌شناسد، «گفت: «آیا مهر و کمر منست. یکی در میدان روید و او را بگیرد و بیاورید». سواری اسب در میدان جهانید که روزافزون را بگیرد. ...»

اگر دقت کنید، در اینجا هم «آیا» نوعی هشدار و شبه‌جمله است، نه ادات پرسش. شاه تردیدی ندارد که

۸. غزلیات سعدی، ص ۱۷، انتشارات فکر روز.

۹. لیلی و مجنون، بیت ۴۱۱۱، چاپ برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران.

اينها مهر (=انگشتری) و کمر (کمر بند) اوست. بنا بر اين وقتی هم که فریاد می زند، کسی به او جواب آری یا نه نمی دهد. اگر پرسش بود، قاعدتاً واکنش اطرافيان شاه اين نبود که بی درنگ به سمت او حمله ور شوند. اصلاً در اينجا محلّ اين پرسش نيست. روزافزون برای ضرب شصت نشان دادن، اينها را دزیده و اصلاً با کمر و مُهر به ميدان می رود که همه بينند و بفهمند او توانسته تا قلب دشمن نفوذ کند و اين ابزار مهم را بریاید. بنا بر اين علامت پرسشی که در متن کتاب^{۱۰} پس از اين جمله «آيا مهر و کمر منست؟» درج شده محلی ندارد.

اين ابیات سعدي نیز شاهدي است بر همين مدعا:

چشم گريان مرا حال بگفتم به طبيب

گفت: «يك بار ببوس آن دهن خندان را»

گفتم: «آيا که در اين درد بخواهم مردن»

که مُحالست که حاصل کنم اين درمان را»

و نیز در بوستان:

يکي متفق بود بر منگری

گذر کرد بروی نکو محضری

نشست از خجالت عرق کرده روی

که آيا خجل گشتم از شيخ کوی

که اينجا هم وجه پرسشی بی معناست. در چاپ انوری گویا به دليل عدم اشراف به همين نکته، «که آوخ» ضبط شده است.^{۱۱} نیز علامت سؤال در پايان بيت در چاپ خرمشاهی (ص ۳۴۰) بی معناست. (يوسفي مصراع را با علامت تعجب ختم کرده است).

اشتباهات تايی ديوان حافظ چاپ اساطير

از زمانی که مرحوم علامه قزوینی دست به تصحيح حافظ زد، اين چاپ به حق در جامعه ادبی قبول عام يافت و شايد امروز نتوان دقیقاً بر شمرد که چند ميليون نسخه از روي آن چاپ شده است؛ هر چه ناشر سودجوي نامعتبر بوده، با سوء استفاده از نام بلند «حافظ قزوینی»، آنچه را خواسته به نام او به مخاطب قالب نموده است. چاپ هایی که گاهی تفاوت های فاحشی با صورت اولیة مصحح قزوینی / غنی دارد. (کمترین ایراد اين چاپ ها حذف حواشی سودمند قزوینی و غنی بر اين کتاب است.) البته متأسفانه چاپ اصلي قزوینی هم که در زمان حیات علامه صورت گرفت، خالی از لغزش نبود؛ چون در اين نسخه که با خط مرحوم «ززين خط» که در دوران افول خوش نويسی او انجام شد، معلوم نيست که چه مقدار از بعضی لغزش ها کار کاتب است و چه مقدار را بايد بر ذمه آن دو حافظ پژوه بزرگوار دانست. می پندارم اگر نسخه چاپی اصلي ای که در اختيار خود قزوینی بوده پيدا شود، می توان حکمی دقيق تر صادر کرد. با اين اوصاف، در اين میان به غير از نسخه اصلي انتشارات زوّار، بايد از چاپ اساطير نام برد که نه تنها از چاپ مزبور کم ندارد (يعنی شامل همه حواشی مصححان بر چاپ اصلي است)، بلکه چیزهایی هم نسبت به آن افزون دارد. از جمله حواشی ديگر علامه قزوینی بر حافظ که در يادداشت های پراکنده او درج بوده و به همت عبدالکریم جربزه دار در اين چاپ به پايان کتاب افزوده شده، کشف الابيات نیز از ديگر مزيت های چاپ اساطير ديوان حافظ است. نیز نسبت به نسخه اصلي مصحح قزوینی بسيار امانت دارانه روايت شده. اما با همه اين اوصاف، در مواردی نادر اين چاپ دچار لغزش هایی است که اميد است در نوبت های بعدی اصلاح شود:

۱۰. سمک عيار، تصحيح مرحوم استاد خانلری، ج ۱، ص ۲۸۲، انتشارات آگاه: ۱۳۶۲.

۱۱. بسياری از چاپ ها از جمله يوسفي و نيازکار و انوری و مصفا در پايان اين بيت علامت سؤال گذاشته اند که ظاهراً وجهی ندارد. گویا به دليل نفهميدن معنای اين کلمه، در چاپ يغمایی و چاپ انوری به «نخواه مردن» تبديل شده. يوسفي بيت دوم را «که مرادست» ضبط کرده که معنای آن را متوجه نمی شوم.

۱۲. کلیات سعدي، ص ۲۹۳.

ص ۶۸: سبحان (در زیرنویس)

صح: سبحان

مگردیوانه خواهد شد درین سودا که شب تاروز

سخن با ماه می‌گویم، پری در خواب می‌بینم

صح: دیوانه خواهد شد

همان: ز حال بنده یادآور که خدمتکارِ دیرینم

«خدمتکار» غلط نیست، ولی در چاپ اصلی «خدمتگار» آمده.

ص ۳۳۹:

بنوش می که سبک‌رو حی و لطیف مدام

علی‌الخصوص در آن دم که سرگران داری

صح: علی‌الخصوص

ص ۳۴۲:

نه گل از دست غمت رست و نه بلبل در باغ

همه را نعره‌زنان جامه‌درآن می‌داری

صح: جامه‌دران

ص ۳۴۳:

ز من به حضرت آصف که می‌برد پیغام

که یاد گیرد و مصرع ز من به نظم دری

صح: یاد گیرد و مصرع

شرح دیوان حافظ شریعت^{۱۳}

مرحوم شریعت استاد دانشگاه اصفهان بود که بیشتر در حیطه

دستور زبان شهرت داشت، ولی این اوخردیوان حافظ را نیز شرح

نمود. او در این کتاب، در صفحه سمت راست متن غزل را با

اعراب‌گذاری و تقطیع عروضی وزن آن آورده (بر اساس تصحیح

قزوینی) و همراه آن، تفاوت ترتیب غزلها و بعضی ابیات را با چاپ

خانلری ذکر کرده است. سپس تک‌تک ابیات دیوان حافظ را به

نثر برگردانده، کلمات و ترکیبات دشوار را معنی کرده و در پایان هر

بیت، مضمون کلی بیت را نیز در کمانک در حد جمله‌ای مختصر

نوشته است. اصولاً شرح وی بر اساس ضبطهای قزوینی است و

حتی گاه درباره اشتباهات مسلم این چاپ نیز، متذکر نسخه بدل-

ها نشده و مانند بسیاری شارحان دیگر هر چه را در آن چاپ بوده

معنی کرده است. به نظر غیرقابل اعتمادترین شروح، همین‌هایی

است که هر چه را در متن آمده، بدون التفات به نسخه بدل‌ها

شرح می‌کنند. این نوع شارحان در واقع به ما می‌گویند که آسیاب

ما همه چیزی خرد می‌کند و صرفاً در پی شرح و توجیه وضعیت

موجود هستیم!

دگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشقِ مفلس

بگویندش که سلطانی، گدایی همنشین دارد

صح: وگر گوید ...

توضیح آنکه دو مصرع بالا با صورتی که ذکر شد، ربط منطقی

ندارد. گویا این مورد چیزی بیشتر از اشتباه تایپی است، چون در

کشف‌الایات هم این بیت در ردیف «دال» و با همین صورت «دگر

گوید» آمده و «وگر گوید ...» اساساً در کشف‌الایات نیست.

ص ۱۹۲: ... باده از جام تجلی صفا تم دادند.

صح: تجلی / تجلی صفا تم. (در چاپ اصلی به صورت دوم درج

است.)

ص ۱۹۹:

معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد

هر کس حکایتی به تصور چرا کند

صح: چرا کنند. (اصلاً ردیف شعر «کنند» است و در سایر ابیات

غزل هم صحیح نقل شده.)

ص ۱۱۷: ناله کن بلبل که گلبنگِ دل افکاران خوش است.

«افکار»، غلط نیست، ولی در چاپ اصلی «افکار» ضبط است.

ص ۲۰۹: قیاس کردم و آن چشم جاودانه مست / هزار ساحر چون

سامریش در گله بود (در کشف‌الایات، ص ۶۰۲ هم این اشتباه

تکرار شده است.)

صح: جاودانه مست

ص ۲۱۹: چه جورها که کشیدند بلبلان از وی / به بوی آنکه دگر

نوبهار باز آید (در کشف‌الایات، ص ۵۷۰ هم این اشتباه تکرار

شده.)

صح: از دی

ص ۲۲۳:

خوش می‌کنم به باده مشکین مشام جام

کزدلق پوش صومعه بوی ریا شنید

صح: مشام جان

ص ۲۸۷:

۱۳. دیوان حافظ شیرازی، به کوشش دکتر محمد جواد شریعت، تهران: آتروپات، ۱۳۸۱،

صفحه ۱۱۲۰.

در واقع هر تصحیح، تنها یک ورژن از صورت اصلی متنی کهن به دست می‌دهد که روایت مصحح از آن متن است و بعید است متخصص دیگری صددرصد با تمام آن روایت موافق باشد. بنابراین کسانی که متن مصحح کسی دیگر را بدون توجه به نسخه بدل‌ها شرح می‌کنند، به صورت ضمنی تأیید می‌کنند که قرار است «مشکلات» متن را به هر قیمتی شده «حل» کنند.

۱. مثلاً این بیت را:

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما

چنین معنی کرده‌اند:

«ای پادشاه خوشبخت، برای خدا اراده خیر و دعای خیری کنیدی تا همچون ستاره فلکی که خاک قصر شما را می‌بوسد (اشاره به بلندی مقام شاه) من هم بتوانم خاک قصر شما را ببوسم...». معمولاً وقتی پادشاهان وارد قصر خویش می‌شدند مأمور مخصوص درفش سلطنتی را در مقابل آنان خم می‌کرده و بر زمین می‌رسانده است. ممکن است کلمه «اختر» در مصراع دوم را به معنی درفش بگیریم که هم ایهام دارد و هم با اختر دیگر جناس کامل (ص ۲۵) به این کاری نداریم که منبعی برای این سخن که درفش را جلوی شاه چگونه خم می‌کرده‌اند، به دست داده نشده (همان‌طور که در امثال این مورد، در این شرح، سخنان بی‌منبع کم نیست)، ولی نکته اینجاست که اساساً این ضبط غلط است و نیازی به این همه تأویلات نبود. صورت درست همان است که در همه تصحیح‌های متعبر آمده است.^{۱۴}

... تا ببوسم همچو گردون خاک ایوان شما

ضبط اختریکی از چندین غلط مسلمی است که تنها در نسخه خلخالی و به دنبال آن در چاپ قزوینی آمده و حتی سایه نیز که در اکثر موارد از قزوینی تبعیت می‌کند، به آن تن نداده. پیدا است که کلمه «اختر» که از حدود سی نسخه قرن نهم، تنها در همین خلخالی آمده، سببی ذهنی کاتب است که «اختر» در مصراع اول را اشتبهاً دوباره به جای «گردون» نوشته است و بدیهی است که شاعری چون حافظ به این سادگی تن به تکرار این کلمه نمی‌دهد. از دکتر ابراهیم قیصری تعجب می‌کنم که ایشان نیز در شرح خویشان، همین صورت غلط را بدون هیچ توضیحی معنا کرده‌اند.

۱۴. خانلری، عیوضی، نیساری، سایه، راستگواز جمله تصحیح‌هایی هستند که «گردون» دارند. عجیب است که جلالی‌نایینی / نورانی وصال نیز از ضبط غلط خلخالی تبعیت کرده‌اند.

۲. به همین ترتیب است این بیت:

ای دل ششباب رفت و نچیدی گلی ز عیش
پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را

که جزء اغلاط مشهور چاپ قزوینی (وقدسی) است و از نسخه قرن نهم تنها در خلخالی و دو نسخه دیگر آمده و به این صورت تکلف‌آمیز معنی شده است: «ای دل من جوانی رفت و از زندگی گل شادی و نشاطی نچیدی. در وقت پیری نکند هنری (با طنز و تعریض و گوشه و کنایه) از خود بروز دهی و آبروی خود را بریزی.» (ص ۱۵)

در حالی که ضبط صحیح «بکن هنری» است و در تأییدش مقالات متعدد نوشته شده.^{۱۵} آخرین مقاله در این باره را دکتر اصغر دادبه نوشته؛ ایشان در پایان به درستی بیت را چنین معنی کرده است:

جوانی و گذشت و عاشق نشدی و از زندگی بهره نگرفتی (و ندانستی که حیثیت و اعتبار و آبرواز عشق یار می‌آید و جوانی خود را در گرانجانی و غفلت به باد دادی). اکنون سر پیری از اندک فرصت باقی مانده غفلت مکن و برای کسب آبرو و اعتبار عاشق شو و به فضیلت عشق آراسته گرد و «کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر / حیف اوقات که یکسر به بطالت برو».^{۱۶}

۳. شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت

از معدود مواردی است که ضبط غلط قزوینی را اصلاح کرده و نوشته‌اند:

مر: در اینجا برخلاف قاعده کلمه «مر» که برای تأکید حرف «را» می‌آید بر سر مسندالیه آمده است. احتمال بسیار زیادی هست که این خطای کاتبان باشد و اصل این کلمه «هر» بوده است.

توضیح غلطی نیست، ولی باید گفت که: این مورد خطای کاتبان نسخه‌های قدیم نبوده، چون جملگی سی و هشت نسخه قرن نهم، همین «هر» را دارند.

برای دانشمندی چون علامه قزوینی ویژگی‌های
املائی نسخه‌های خطی کهن امری ناآشنا نبوده

۱۵. برای مقالات ر.ک به: ابیات بحث‌انگیز دیوان حافظ، دکتر ابراهیم قیصری، انتشارات توس، ص ۸۲ و ۸۳.

۱۶. دقیقه‌ها «برخی ابیات تأمل برانگیز حافظ»؛ دکتر اصغر دادبه؛ فصلنامه دریاچه، شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۶، ص ۴۳ تا ۴۷.

است. با وجود این معلوم نیست چگونه در غزل شماره ۱۸ در بیت چهارم که تحریر نسخه خطی «جای غم باد هرآن دل...» است، «مرآن دل» به جای «هرآن دل» چاپ شده است. ضبط این کلمه در نسخه‌های خطی کهن و معتبر از دیوان حافظ که بررسی شده است، در این مصرع «هرآن دل» است. تنها به استناد دیوان حافظ چاپ قزوینی و به اعتبار نام مصحح آن است که عبارت «مرآن دل» گفته اصلی حافظ شناخته شده و مصرعی که ذکر شد به عنوان شاهد مثالی برای کاربرد «مر» با حذف رابطه «را» حتی در نوشته‌های پژوهشگران از قول حافظ نقل گردیده است.^{۱۷}

دکتر نیساری به مقاله دکتر سمعی گیلانی اشاره کرده‌اند (در مجله نشر دانش، سال چهارم، شماره پنجم) که با استناد به این مورد شواهد دیگری از متون به دست داده که در آنها هم «مر» بر سر مسندالیه آمده. (به جای اینکه پیش از مفعول بیاید) امیدوارم آن شواهد، مثل این یکی نباشد!

۴. تیمار غریبان اثر ذکر جمیل است جانان مگر این قاعده در شهر شما نیست

نوشته‌اند: «اگر نام نیکویی از مردم شهری شنیدی بدان که مردم شهر مراقب غریبان هستند و از آنها دلجویی می‌کنند، اما ای معشوق من مثل اینکه این رسم و قاعده در شهر شما نیست». (ص ۱۳۹)

این مورد هم از اغلاط واضح چاپ قزوینی است که از نسخه خلخال به آن راه یافته و دکتر نیساری هم چهار نسخه‌ای را که «اثر» دارند در ضمن جدول اشتباهات نسخ آورده و نوشته‌اند: «تأثیر ذهنی مشاهده کلمه «اثر» در بیت قبلی [...] در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست». (دفتر دگرسانی‌ها، ص ۲۹۷، چاپ فرهنگستان) معنای بیت هم با «سبب ذکر جمیل» کاملاً سراسر است و منطقی است.

۵. اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیله دیو مسلمان نشود^{۱۸}

چنین معنی کرده‌اند: «نگران مباش و اطمینان داشته باش که نام بزرگ خدا کار خود را می‌کند و با نیرنگ و چاره‌سازی شیطان تسلیم دین حق نمی‌گردد». (ص ۴۵۵)

بنده متوجه نشدم که با این اوصاف، یعنی خواجه می‌خواهد بگوید: برای اینکه دیو مسلمان شود، باید دست به نیرنگ و چاره‌سازی زد و تازه با این کارها هم دیو مسلمان نمی‌شود، لذا به اسم اعظم اعتماد کن!؟

۶. دهان تنگ شیرینت مگر ملک سلیمان است که نقشی خاتم لعش جهان زیرنگین دارد

«دهان کوچک غنچه مثال و شیرین او گویی که مملکت سلیمان است؛ زیرا که نقش لبان او که چون نگین لعل است بر همه جهان تسلط دارد... در اینجا دهان یار به ملک سلیمان، یعنی همه جهان تشبیه شده است». (ص ۲۴۳)

اگر به تصحیح‌های معتبر دیگر (عیوضی، خانلری، سایه، نیساری و...) مراجعه می‌کردند، می‌دیدند که جملگی آنها «مهر سلیمان» دارند و نیازی به این توجیحات عجیب هم نبود. اصلاً تشبیه دهان یار. که بناست مشبه به‌ای برای تنگی داشته باشد. به ملک سلیمان، بیشتر حالت تمسخر دارد. کما اینکه شاعری در ذم شبیه به مدح معشوق گفته است:

۱۷. نیساری، سلیم؛ مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ؛ ص ۱۱۵، ۱۳۶۷.

۱۸. که ضبطش محل نزاع حافظ پژوهان بوده و در این مجال ما با آن کاری نیست. در ص ۵۴ ابیات بحث‌انگیز دیوان حافظ، نشانی ۲۶ یادداشتی که تا پیش از سال هشتاد بر این بیت نوشته شده، به دست داده شده است.

ای تنگ‌تر از گوشهٔ میدانِ بدنت / وی نرم‌تر از خارِ مغیلانِ بدنت
جانم به فدای لبِ هیزم‌شکنت / اشتر به قطار می‌رود در دهنت!
گویا در این مورد هم سبقِ ذهنی و شهرتِ ترکیبِ «ملک سلیمان» کاتبان را به اشتباه انداخته است.
اشکالِ دیگر، عرفانِ بافی‌های کاذبِ این شرح است که گاهی عجیب به نظر می‌رسد.

مثلاً در بیت:

شبِ تاریک و بیمِ موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حالِ ما سبکبارانِ ساحل‌ها

«موج» را کنایه از نفسِ اماره دانسته‌اند.

یا در «به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذرد / بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد» نوشته‌اند:
«بدون شراب و یار عمر من به بطالت می‌گذرد اما قصد کرده‌ام که از امروز بطالت و بیکارگی را رها کنم و به کار می و معشوق پردازم (شرابِ عشقِ ازلی و معشوقِ حقیقی)». (ص ۲۷۱)

بنده متوجه نمی‌شوم که نبودِ این توضیحِ آخری، چه لطمه‌ای به بیت می‌زند و گفتنش گره از چه چیزی می‌گشاید، جز اینکه خدای نکرده ذهنِ مخاطب را به این سو ببرد که شائبهٔ ریا در میان است؟! به خصوص که این جملاتِ معترضهٔ بی‌ربط در جای جای کتاب، وقتی سخن از می و معشوق شده در میان آمده است.

دیگر سهویات

در پایانِ غزل «سینه از آتشِ دل در غمِ جانانه بسوخت ...» نوشته‌اند:

«این غزل به هنگام ورود مظفرانهٔ شاه شجاع به شیراز پس از فرار او به ابرقو و کرمان سروده شده است»، (ص ۳۵) در حالی که دکتر غنی (که ظاهراً منبع این سخن‌اند، ولی در شرح اشاره‌ای به ایشان نشده) این نکته را دربارهٔ غزل بعدی (ساقیا آمدنِ عید مبارک بادت) گفته است.

در شرحِ غزل «دی پیرمی فروش که ذکرش به خیرباد» نیز نوشته‌اند: «این غزل را گویا حافظ پس از کشته شدن شاه شیخ ابواسحاق سروده باشد»، (ص ۲۰۱) در حالی که هیچ منبعی برای این سخن به دست نداده‌اند و چنین سخنانی بدون استناد به منابع کهن و جهی ندارد.

در شرح «مدعی خواست که آید به تماشاگه راز / دستِ غیب آمد و بر سینه نامحرم زد» آمده: «ابلیس مدعی قصد داشت که راز عشق را تماشا کند، اما...». (ص ۳۰۵)

باور نمی‌کنم که استادِ عربی‌دان ما ندانند که تماشا از ریشهٔ مَشَى و به معنی «راه رفتن، تفریح کردن» است و حتی در صورتِ ندانستن چنین معنایی، باز چطور بین «تماشاگه» (= منظر، گردشگاه) با «تماشا» تفاوت قائل نشده‌اند که «آمدن به تماشاگه راز» را «تماشا کردنِ راز عشق» معنی کرده‌اند.

و البته این مورد از همه عجیب‌تر است:

«ز شور و عریدهٔ شاه‌اهدان شیرین‌کار / شکر شکسته، سَمَن ریخته، رباب زده»

«به خاطر هیجان‌ها و فریادهای زیبارویان خوش‌ادا، شیرین‌سخنی‌ها به پایان رسیده و چراغ‌ها خاموش شده بود و موسیقی دیگر نواخته نمی‌شد». (ص ۸۴۳)

فکر نمی‌کنم بیش از این بشود معنی و مضمون این بیت را مبتذل کرد. شکستگی شکر که به جزیان عجز وانکسار شکر (که مظهر شیرینی است) در مقابل زیبارویان است، اشارتی خفیف هم دارد به «شکستن نی شکر» در هنگام مصرف و آنچه «شکرشکنی» می‌گویند. اگر برای شما هم سؤال است که سرو کله «چراغ» از کجا پیدا شد، باید بگویم که خود توضیح داده‌اند که «سمن ریخته: روغن چراغ‌ها ریخته و چراغ‌ها خاموش شده»، (ص ۸۴۳) یعنی «سَمَن و سَمَن» عربی را که به معنی «چربی» (و امثال آن است)، به معنی روغن چراغ گرفته و ریختنش را به این معنی گرفته‌اند که چراغ افتاده و به دنبالش روغن چراغ هم ریخته! در صورتی که واضح به نظر می‌رسد که در تشبیهی مضمرو تفضیل بین «شاهدان» و سمن، [گلبرگ‌های] سمن (یاسمن، یاسمین) از شرم آنان ریخته / فروریخته است. درست شبیه همان که مولوی گفته: گلِ صدبرگ به پیش تو «فروریخت» ز خجلت / که گمان برد که او هم رخ رعناى تو دارد.

از دیگر اشکالات این چاپ آن است که شارح به صراحت در مقدمه نوشته که در این کتاب، اصولاً به هیچ یک از شروح دیگر مراجعه نکرده و استفاده از شروح و مقالات دیگران را به شرح مفصل خود (که هیچ‌گاه به چاپ نرسید) ارجاع داده است. اشکال دیگر کتاب نوع صفحه‌بندی آن است که برای سهولت در گرفتن فال حافظ، غزلیات در یک صفحه و شرح در صفحه مقابل آمده. (قطع کتاب رحلی است) این نکته باعث شده که در بعضی صفحات حروف ریزتر انتخاب شده و تناسب صفحه‌آرایی به هم ریخته است. اگر از بعضی غلط‌های فاحش این شرح بگذریم، در مجموع آن را میتوان از شروح متوسط حافظ محسوب داشت که به ریزه‌کاری‌های دیوان خواجه پرداخته و بیشتر برای مخاطب عام راه‌گشاست.

پی‌نوشت: استاد بزرگوار ما، روان شاد جمشید مظاهری، بارها این بنده را به نوشتن نقدی بر این حافظ تشویق فرموده بودند. صادقانه معترفم که آشنایی با شارح در گذشته و ادب ظاهر مانع اطاعت این دستور بود. امروز که این چند سطر که «حرفی است از هزاران کاندید عبارت آمد» قلمی شده، امیدوارم دوستان مرا به فرصت طلبی متهم نکنند. بیش از هر کسی دلم می‌خواست این نقدها به رؤیت شارح می‌رسید، ولی افسوس که در سرزمین ما، مسائل علمی با تعارفات ریاکارانه روزانه آمیخته و مانع نقد صحیح است. به هر حال قاعده این است که حافظ را بیش از شارح و حقیقت را بیش از هردو دوست داشته باشیم.